

گفت‌وگو



حجت الاسلام و المسلمین محسن غروی‌ان در سال ۱۳۳۸ در نیشابور به دنیا آمد و پس از اخذ مدرک دیپلم در سال ۱۳۵۷ راهی حوزه علمیه قم شد. وی دروس مقدمات و سطح را به پایان رسانید و در دروس خارج فقه و اصول از محضر آیات عظام وحید خراسانی، فاضل لنکرانی، شیخ جواد تبریزی، مکارم شیرازی و جوادی آملی بهره برد. وی در کنار دروس فقه و اصول در موسسه در راه حق و بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) دروس کلام و فلسفه و آشنایی با مکاتب غربی را پشت سر گذاشت و هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است. از غروی‌ان تاکنون آثار متعددی شامل چندین کتاب و دهها مقاله در مطبوعات به چاپ رسیده است.

وی هم اکنون علاوه بر تحقیق و تألیف به تدریس خارج اصول و اسفار ملا صدرا در حوزه علمیه قم اشتغال دارد و در کنار آن بخشی از وقت روزانه خود را صرف پاسخگویی به سوالات و شبهات علمی - اعتقادی می‌کند.

فلسفه و عقلا نیست

گفتگوی سمات با محسن غروی‌ان



اشاره

نقد و بررسی فلسفه و نسبت آن با معارف قرآن و عترت علیهم السلام از جمله موضوعات مورد توجه نشریه سمات است. در همین مسیر به سراغ حجت الاسلام و المسلمین محسن غروی‌ان از مدرسین فلسفه در حوزه علمیه قم رفتیم و با وی به گفتگو نشستیم. آنچه در زیر از نظر می‌گذرانید، ماحصل این گفتگو است. در همین جا یاد آور می‌شویم که سمات از نقدها و مطالب ارسالی پیرامون این گفتگو استقبال می‌کند.

سمات: موضوع بحث طرح پاره‌ای از دیدگاه‌ها و نگاه‌های انتقادی به فلسفه است. به عنوان اولین سؤال آیا حضرت تعالی فلسفه را مساوی با عقلانیت و تعقل می‌دانید؟ و یا تعبیر دیگری دارید.

غروی‌ان: با تشکر از ترتیب این گفتگوی علمی، در پاسخ سؤال حضرت تعالی به نظر می‌رسد فلسفه محصول تعقل و عقلانیت است، یعنی فیلسوف کسی است که از متد عقلی و تعقلی استفاده می‌کند و نسبت به عالم و آدم و هستی تعقل و تفکر می‌کند و بر اساس آن تأملات و تعقلی که در آن موضوع دارد، داده‌هایی را بیرون می‌دهد که ما به آن فلسفه می‌گوییم. البته فلسفه اصطلاحات زیادی دارد و در طول تاریخ هم مراحل را طی کرده است. مثلاً در یونان باستان فلسفه به چیزی گفته می‌شد که بعد محدود شد به شاخه‌های حکمت. حکمت نظری و عملی. حکمت نظری شامل طبیعیات و ریاضیات و الهیات بود. بعد ریاضیات و طبیعیات کنار رفت و الهیات باقی ماند که تقریباً ما امروز وقتی می‌گوییم فلسفه، مرادمان همان الهیات از حکمت نظری است. و حکمت عملی هم که تدبیر منزل و سیاست مدن و اخلاق بود که اینها دیگر تقریباً از فلسفه جدا شده است. به هر حال من الآن وارد این شاخه‌ها نمی‌شوم. من فکر می‌کنم که تعقل متد فلسفه است و فلسفه محصول تعقل و تدبیر یک فیلسوف است.

سمات: آیا متصور است کسی تعقل کند و از موضع

عقلانیت به ضدیت با فلسفه برسد؟

■ نه؛ چون ممکن است با تعقل به یک فلسفه‌ای برسد یعنی به یک نظام فلسفی برسد که با یک نظام فلسفی دیگر متضاد باشد اما هر دوی اینها باز فلسفه است. یک وقت ما فلسفه الف و فلسفه ب را با هم مقایسه می‌کنیم؛ می‌توانیم بگوییم فلسفه الف با فلسفه ب متضاد است. مثلاً فلسفه ماتریالیسم و فلسفه الهی هر دو فلسفه هستند. می‌گوییم فلسفه ماتریالیسم با فلسفه الهی تضاد دارد، اما در نگاه کلان در هر دو چون از متد تعقلی استفاده شده، اسمش فلسفه است. این فلسفه الهی است، آن فلسفه ماتریالیستی است.

سمات: رسیدیم به این ادعا که تفلسف مساوی با تعقل است. اگر بخواهم واضح تر سؤال کنم باید بگویم اگر کسانی با چیدن براهینی با همان تعقل و عقلانیت برسند به اینکه مثلاً فلسفه اسلامی موجود خلاف عقلانیت است، مثلاً ضد عقلانیت است، اصلاً دچار توهم است، آیا می‌توانیم همان ستایش‌هایی را که نثار تفلسف و تعقل می‌کنیم نثار این نوع تعقل هم کنیم یا نه اصلاً متصور نیست که کسی با تعقل و عقلانیت شروع کند و به ضدیت با فلسفه برسد. چه فلسفه مشاء یا فلسفه اشراق و یا فلسفه ملاصدرا.

■ ببینید؛ من اسم این را می‌گذارم درجات تعقل و مراتب تعقل، یعنی آن کسی که به فرموده شما می‌آید مثلاً با تعقل می‌رسد به اینکه فلسفه اسلامی خلاف عقل است، می‌گوییم تو در مرتبه‌ای از تعقل هستی که این مرتبه نازل‌تر از عقل است. تعقل مراتب دیگری هم دارد؛ تو اگر به آن مراتب بالاتر دست پیدا کنی نتیجه می‌گیری که فلسفه اسلامی عقلانی است. پس تعقل مراتب دارد.

سمات: در اینجا دو مشکل به نظر می‌رسد. وقتی بحث مراتب را مطرح می‌کنید علی‌القاعده نباید بین مراتب تعارض باشد. ممکن است مثلاً بگوییم مرتبه پایین تر سهم کمتری از حقیقت دارد مرتبه بالاتر سهم بیشتری. ولی اگر قرار باشد مراتب با هم تعارض داشته باشند، این دیگر بحث مراتب نیست. ضمن اینکه طرف مقابل هم می‌تواند همین ادعا را کند و بگوید از کجا معلوم است که عقلانیت من که فلسفه را رد می‌کنم و توهم می‌دانم، مرتبه نازل عقلانیت است و شما که تأیید

غروی‌ان: گاهی یک کسی از ترس جانش یا از ترس مردم با فلسفه مخالفت کرده است. حضرت امام رضوان الله علیه در کتاب معادشان مطرح می‌کنند که بعضی از فلاسفه از ترس عامه مردم می‌ترسیدند نظر حقیقی و باطنی خودشان را صریح و شفاف بگویند، چون عامه پذیرش این حرف‌ها را نداشت، آنها تقيه می‌کردند. در مورد مرحوم فیض هم من خودم [کتاب] علم الیقین ایشان را درس می‌دهم. این نسبت‌هایی را که گاهی به ایشان می‌دهند من قبول ندارم؛

سمات: یک کسی مثل مرحوم مجلسی که آن همه در بحر یا در آثار دیگرشان به فلاسفه می‌تازند و انتقاد می‌کنند، از سر تقيه و ترس از عوام بوده است؟ حتی مواضع ضد فلسفه ای که امثال مرحوم علامه حلی و بسیاری از علما و فقهای شیعه داشته و دارند، نیز از سر تقيه بوده است؟

غرویان: بعضی‌هایی که به مراتب عالی رسیدند و بعد با فلسفه مخالفت کردند، منظورشان این است که جا ندارد همه عمر آدم در فلسفه و قواعد فلسفه صرف بشود. باید آدم مثلاً یک مدتی در اینها سیر کند، بعد بیاید در حال دیگری و از فکر و قیل و قال اینها خارج بشود. حال بعضی این را به عنوان مخالفت آنها با فلسفه تلقی کرده اند.

سمات: شما رساله الانصاف مرحوم ملا محسن فیض را ببینید. اصلاً قضیه حال و به مراتب بالا رسیدن و عبور از فلسفه به عنوان مرتبه پایین تر مطرح نیست، بلکه مساله صریحاً نفی و طرد فلسفه و نحوی استبصار است.

که بعضی از فلاسفه از ترس عامه مردم می‌ترسیدند نظر حقیقی و باطنی خودشان را صریح و شفاف بگویند، چون عامه پذیرش این حرف‌ها را نداشت، آنها تقیه می‌کردند. در مورد مرحوم فیض هم من خودم [کتاب] علم الیقین ایشان را درس می‌دهم. این نسبت‌هایی را که گاهی به ایشان می‌دهند من قبول ندارم؛ یعنی ایشان صیغه فلسفی‌اش در بحث‌ها بسیار بالاست. خیلی از تحلیل‌هایی که می‌کند، تحلیل‌هایی فلسفی است. از ایشان هم که بگذریم، می‌خواهم بگویم که باید ببینیم این مخالفت‌ها برای چه بوده، شرایط

زمان و مکانش چه بوده است. اینها باید لحاظ بشود. نکته دیگر این است که بعضی‌هایی که به مراتب عالی رسیدند و بعد با فلسفه مخالفت کردند، منظورشان این است که جا ندارد همه عمر آدم در فلسفه و قواعد فلسفه صرف بشود. باید آدم مثلاً یک مدتی در اینها سیر کند، بعد بیاید در حال دیگری و از فکر و قیل و قال اینها خارج بشود. حال بعضی این را به عنوان مخالفت آنها با فلسفه تلقی کرده اند. آیه‌الله جوادی آملی می‌فرمودند که منطق مقدمه فلسفه است. فلسفه مقدمه عرفان نظری است. عرفان نظری مقدمه عرفان عملی است. آنهایی که به عرفان عملی و سیر و سلوک می‌رسند و یک جذبه‌ای و حالی پیدا می‌کنند، یکدفعه می‌آیند می‌گویند که ای کاش عمرمان را صرف منطق و بحث الفاظ نمی‌کردیم.

سمات: شما واقعاً فکر می‌کنید که می‌شود این طور تحلیل کرد؟ مثلاً یک کسی مثل مرحوم مجلسی که آن همه در بحار یا در آثار دیگرشان به فلاسفه می‌تازند و انتقاد می‌کنند، از سر تقیه و ترس از عوام بوده است؟ حتی مواضع ضد فلسفه ای که امثال مرحوم علامه حلی و بسیاری از علما و فقهای شیعه داشته و دارند، نیز از سر تقیه بوده است؟ اساساً در اینجا یک بحثی وجود دارد و آن اینکه اصلاً تاریخ تشیع، تاریخ تقابل با فلسفه است. به استثنای دو مقطع، فضای حوزه‌های علمیه و علمای ما، ضدیت با فلسفه بوده و این ضدیت از زمان امام صادق (ع) با شاگردشان هشام بن حکم با ردیه‌ای که بر ارسطو دارد و در کتب رجالی آمده است، شروع می‌شود، بعد از آن فضل بن شاذان است و بعد اکثریت قاطع علما تا به روزگار ما با فلسفه و نیز عرفان مصطلح مخالفت می‌کنند که البته دو مقطع، یکی مقطع صفویه که جریان مرحوم میرداماد و ملاصدرا بوده و در همان موقع هم جریان مقابل آنها مثل مرحوم مجلسی و ملا محمدطاهر قمی بودند. حتی مرحوم شیخ بهائی فلسفه را قویاً و صریحاً رد می‌کند. و مقطع دیگر هم چهار پنج دهه اخیر است. آیا ما واقعاً می‌توانیم بگوییم که اینها در مراتب نازل از تعقل قرار داشتند و نزاع، نزاع بین

می‌کنید، مرتبه عالی است. این اول بحث و نزاع است.

■ تعارض با تفاوت فرق می‌کند. شما می‌فرمایید که دو تا مرتبه با یکدیگر تعارض دارد ولی من می‌گویم نه، تفاوت دارد. همیشه تفاوت لزوماً تعارض نیست. به اصطلاح می‌گویند درجات معرفت است؛ مثل آن درجاتی که مثلاً در منطق، بعد فلسفه و بعد عرفان نظری مطرح می‌کنیم. می‌گوییم یک طلبه‌ای که منطق می‌خواند، این الان یک درجه‌ای از تعقل را کسب کرده، بعد فلسفه می‌خواند باز همان تعقل است ولی یک مرتبه بالاتر است. بعد از فلسفه می‌آید در عرفان نظری و مثلاً بحث علیّت را برمی‌گرداند به بحث تشان و ظهور و تجلی. می‌گوییم این هم درجه‌ای از تعقل است اما درجه بالاتر. کسی که به نظر من به درجات بالا برسد تعارض نمی‌بیند. البته کسی در مراتب پایین باشد ممکن است تعارض ببیند کما اینکه بعضی‌ها بین فلسفه و عرفان تعارض می‌بینند ولی یک عارف سطح بالای از تعقل بین این دو تعارض نمی‌بیند.

سمات: به نظر می‌رسد اینجا از مصادیق تعارض است نه تفاوت. یعنی بالاخره یک عالم و متفکری می‌گوید که فلسفه توهم و باطل است و با مبانی برهان و وحی سازگار نیست. ضمن اینکه کسانی هم بودند که این مراتب را طی کردند و سال‌ها در وادی فلسفه و عرفان خواندند و نوشتند و تألیف کردند و بعد نفی کردند مثل مرحوم فیض. آیا می‌توانیم بگوییم آنجا که مرحوم فیض اعلان جدایی و بازگشت و استبصار از فلسفه می‌کند، مثلاً یک مرتبه نازل از تعقل است و تعارضی در کار نیست؟ وانگهی فیض همزمان از عرفان هم (که شما می‌فرمایید مرتبه عالی است) اعلام برائت می‌کند و یکسره بنای بازگشت به قرآن و عترت را دارد.

■ شما وارد یک وادی دیگری شدید. موضع گیری‌های افراد در مقابل فلسفه را وقتی تحلیل کنیم، ممکن است علل و انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، همه‌اش علمی نیست. گاهی یک کسی از ترس جاننش یا از ترس مردم با فلسفه مخالفت کرده است. حضرت امام رضوان‌الله علیه در کتاب معادشان مطرح می‌کنند



متصوف و نه متکلف بلکه مقلد قرآن و حدیث و پیغمبر و تابع اهل بیت.» و در جای دیگر از همین رساله می‌گوید: «و چندی در طریق مکالمات متفلسفین به تعلم و تفهم پیمودم و یک چند بلند پروازی‌های متصوفه در اقاویل ایشان دیدم، فتمثلت بقول من قال:

خدعونی نهبونی اخذونی غلبونی
وعدونی کذبونی فالی من انتظلم»

■ خوب اگر کسی گفت که ایشان از باب تقیه اینها را گفته است، چی؟

سمات: یعنی ما به همه می‌توانیم نسبت تقیه بدهیم؟ مثلاً اگر مرحوم علامه حلی هم گفته فلسفه جزء علوم حرام است، بگوییم تقیه کرده؟ ادعای تقیه نیاز به اثبات دارد و دلیل می‌خواهد.

■ حالا من نمی‌خواهم روی این بحث بایستم، ولی تحلیل خودم این است که فقهای ما، علمای ما، محدثین ما، همه اینها بسیار دغدغه این را داشتند که مکتب اهل بیت و فرمایشات پیغمبر و معصومین علیهم السلام و قرآن و حدیث حفظ بشود. چون اینها سرمایه گرانبهائی است. از طرف دیگر، فلسفه با توجه به ریشه‌ها و مبانی‌اش و انتسابی که به یونان باستان و فلاسفه قبل از اسلام مثل افلاطون و ارسطو و سقراط و دیگران داشته هم برای خودش یک حرف‌هایی بوده، یک دستگاہی بوده که تفسیر هستی و عالم بوده است. علمای ما وقتی دیدند که عده‌ای دارند کتاب‌های فلاسفه را می‌خوانند و حرف‌های آنها را مطالعه می‌کنند، گفتند که نکند افرادی که می‌روند سراغ این فلسفه‌ها و فیلسوفان، کم‌کم دیگر قرآن نخوانند، حدیث نخوانند یا اگر قرآن و حدیث هم می‌خوانند، وقت بیشتری را برای حرف‌های فیلسوفان و متصوفه بگذارند. همان طور که اشاره فرمودید، اینها گفتند چه کنیم، گفتند مخالفت کنیم با فلسفه، فلاسفه، متصوفه و عرفا؛ شاید این مخالفت کردن ما و منع و نهی ما باعث بشود که شیعیان وقت بیشتری بگذارند

سمات: تنازل می‌کنیم و می‌گوییم فلسفه عقلانیت است. سؤال این است که کدام نوع از فلسفه عقلانیت است؟ مشایی یا اشراقی، ارسطویی یا افلاطونی، اصالت وجودی یا اصالت ماهیتی؟ غرویان: همه‌اش.

سمات: یعنی دو تا نظر متضاد و متناقض که یکی به دیگری می‌گوید علیل و دیگری به او می‌گوید واهی و متوهم می‌توانند هر دو عقلی باشند؟

غرویان: بله، عرض کردم که تعقل و عقلانیت مراتب دارد، درجات دارد و من آن تعارض را قبول ندارم.

مراتب بوده و اصلاً تفاوت بوده است و نه تعارض؟ مثلاً شما رساله الانصاف مرحوم ملا محسن فیض را ببینید. اصلاً قضیه حال و به مراتب بالا رسیدن و عبور از فلسفه به عنوان مرتبه پایین تر مطرح نیست، بلکه مساله صریحاً نفی و طرد فلسفه و نحوی استبصار است. ایشان در رساله الانصاف می‌گوید: «سبحان الله! عجب دارم از قومی که بهترین پیغمبران را برایشان فرستادند به جهت هدایت، و خیر ادیان را برایشان ارزانی فرمود از روی مرحمت و عنایت، و پیغمبر ایشان کتابی گذاشته و خلیفه دانا به آن کتاب ... به جای خود گماشته و نصی از جانب حق، تا حفاظت نور او تا قیام قیامت باقی و تشنگان علم و حکمت را بر قدر حوصله و درجه ایمان هر یک ساقی باشد. آنگاه گفت، من در میان شما دو گوهر گرانبهائی باقی می‌گذارم که اگر پس از من به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی قرآن و دیگری عترت و اهل بیت. ایشان التفات به هدایت او نمی‌نمایند و از پی دریوزگی علم بر در امم سالقه می‌گردند و از نم جوی آن قوم استمداد می‌جویند و به عقول ناقصه خود استبداد می‌نمایند. همانا این قوم گمان کردند که بعضی از علوم دینیّه است که در قرآن و حدیث یافت نمی‌شود و از کتب فلاسفه و متصوفه می‌توان دانست

و از پی آن باید رفت مسکینانه؛ نمی‌دانند که خلل و قصور نه از جهت حدیث و قرآن است بلکه خلل در فهم و قصور در درجه ایمان ایشان است و بالجملة طائفه‌ای واجب و ممکن می‌گویند و قومی علت و معلول می‌نامند و فرقه‌ای وجود و موجود نام می‌نهند و من عندی را هرچه خوش آید گویند و ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین (علیهم السلام) و متابعان شرع مبینیم، سبحان الله می‌گوییم، الله را الله می‌خوانیم و عبید را عبید می‌دانیم. [بعد می‌آید تا اینجا] نه متکلم نه متفلسف، نه

سمات: بسیاری از علماء بین آنچه که فلاسفه به آن رسیدند، با آنچه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) گفته اند، تعارض می‌دیدند.

غرویان: اگر تعارض باشد، باید ببینیم حرف کدام فیلسوف با قرآن و حدیث منافات دارد. یک وقت می‌خواهید در مورد کلیت فلسفه بحث کنید، یعنی مثلاً کلیت راهی را که ملا صدرا و ابن سینا و شیخ اشراق و فارابی و اینها رفتند محکوم کنید، من نمی‌پذیرم.



غروی‌ان: من یک اشاره‌ای هم به اصطلاحات جوهر و عرض و جزء و کل و اینجور چیزها کنم که در احادیث و روایات ما نیز هست. ما اگر بخواهیم اینها را تفسیر کنیم، جز از راه فلسفه و تعقل راهی ندارد. خداوند مثلاً جوهر است، عرض است؟ یا جوهر چیست؟ عرض چیست؟ سمات: اگر دینی برای فهم مبادی و مبانی و اصولش نیازمند ابداعات دیگران آن هم مشرکان و کفار باشد، این دلیل نقص آن دیانت است.

که تو آخرش، بعد از فکر هم به همین حرف‌های من می‌رسی. ولی پسر می‌گوید، خیلی خوب، ولی بگذارید تا من بعد از فکر، خودم به این مطلب برسیم. اینکه شما مثلاً به من باید و نباید کنید و امر و نهی کنید و بگویند تعبد داشته باش. اینها را نمی‌پذیرم. من فکر می‌کنم که فرمایشات معصومین (ع)، قرآن و حدیث، همان مصالح و مفاسدی است که آنها برای انسان لحاظ کردند و نتیجه را به ما گفتند؛ در قالب امر و نهی و احکام و عبادات. ولی خب، فلسفه برای آن کسی است که فیلسوف است و می‌خواهد خودش هم با تعقل به این نتیجه برسد. یک عده‌ای از علما جوش می‌زدند، می‌گفتند آخرش با فلسفه می‌خواهی به این حرف‌ها برسی، از اول بیا همین‌ها را بپذیر و دنبال آن نرو و وقتت را تلف نکن. بعد ممکن است مثلاً به قرآن و حدیث نرسی. ولی فلاسفه می‌گفتند، نه، ما خودمان هم می‌خواهیم بنشینیم روی آن فکر کنیم. قرآن گفته تفکر کنید، حدیث می‌گوید تأمل کنید. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» دنبال چیزی که علم نداری حرکت نکن. من می‌خواهم علم پیدا کنم. من می‌خواهم خودم با تأمل، با تفکر فلسفی، با متد عقلی و عقلانیت بهش برسیم. این می‌شود فلسفه، بنابراین من منافاتی نمی‌بینم.

سمات: ولی بسیاری از علماء بین آنچه که فلاسفه به آن رسیدند، با آنچه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) گفته اند، تعارض می‌دیدند.

■ اگر تعارض باشد، باید ببینیم حرف کدام فیلسوف با قرآن و حدیث منافات دارد. یک وقت می‌خواهید در مورد کلیت فلسفه بحث کنید، یعنی مثلاً کلیت راهی را که ملا صدرا و ابن سینا و شیخ اشراق و فارابی و مثلاً خواجه نصیر و اینها رفتند محکوم کنید، من نمی‌پذیرم. اما اینکه یک فیلسوفی، به مطلبی رسیده و گفته است، باید مصداقی و موردی، مشخص کنیم که آن مطلب با کجای قرآن و حدیث منافات دارد، در این موارد باید بنشینیم و بحث کنیم.

سمات: فقها و علما و متکلمان شیعه کلیت فلسفه را

برای خواندن قرآن و احادیث و روی آنها فکر کنند. من تحلیلیم این است که این مخالفت‌های علماء، این برگشت‌های علماء مثل مرحوم فیض و مجلسی و دیگران، همه از باب آن دغدغه‌ای بوده که برای حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام) داشته‌اند، نه اینکه مخالفت‌هایشان، به دلیل بطلان فلسفه و باطل بودن حرف‌های فلاسفه باشد؛ بلکه توی فلسفه حرف‌های باطلی هم هست. بالاخره اصالت یا با وجود است یا با ماهیت؛ که حالا به نظر من آن هم قابل بحث است. خود من اخیراً نظریه سومی در این زمینه مطرح کرده‌ام با عنوان اصالت ملکوت. به نظرم می‌آید که دغدغه علمای ما و انگیزه مخالفت‌شان حفظ موارث اهل بیت (علیهم السلام) و حفظ کتاب و سنت بوده است؛ لذا آمده‌اند به این شکل با فلسفه مخالفت کرده‌اند، و الاً دلیلی بر بطلان آن نیست. آیا الآن بحث بر سر این است که مثلاً در انسان شناسی، در هستی شناسی، در بحث‌های مبدأ و معاد، فلسفه و فلاسفه هر چه گفته‌اند باطل است؟ عرفان هر چه می‌گوید، حرف باطلی است؟ نه، این مخالفت‌ها دلیل بر بطلان نیست.

سمات: به نظر شما علماء در فلسفه و فلاسفه چه می‌دیدند که چنین احساس خطر و نگرانی‌ای می‌کردند؟ آیا متصور است که ما فلسفه را حکمت بدانیم، همان حکمت مورد ستایش و سفارش قرآن، بعد کسانی از علما بیایند از این حکمت و از این علم حق احساس خطر کنند و به خاطر حفظ قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) این طور واکنش‌های تند نشان بدهند؟ حتماً خطری احساس می‌کردند. اگر این احساس خطر نبود که نیاز به این واکنش‌های تند و شدید نبود.

■ نه؛ به نظر من مشکل این نبوده است. من یک مثال می‌زنم. پدری به پسرش یک سری توصیه‌ها و نصیحت‌ها می‌کند. می‌گوید، پسر جان این طور کن. آن طور کن. با فلان نفر راه نرو. این چنین زندگی کن. پسر می‌گوید باشد، ولی من باید فکر کنم، تأمل کنم تا خودم به این حرف‌ها برسیم. پدر عصبانی می‌شود و می‌گوید، می‌دانم



ردّ می کردند. مرحوم علامه حلی می گوید فلسفه حرام است. چطور راجع به یک علم می شود گفت حرام است؟ حتی گاهی بعضی آقایان تعبیر به کفریات می کنند.

■ خب، علامه حلی بگوید، ولی ملا صدرا هم می گوید فلسفه واجب است. علامه طباطبایی هم می گوید واجب است.

سمات: عرض بنده این است که فضای غالب در تاریخ تشیع و حوزه های علمی تشیع ضدیت با فلسفه و نفی و طرد فلاسفه بوده است و معتقد بوده اند که بسیاری از باورهای فلسفه در تعارض با دین است... مثلاً در بحث حدوث و قدم عالم.

■ من تعبیر شما را که فضای غالب بوده، قبول ندارم. من هم شواهدی دارم که جریان قوی ای در حمایت از تعقل و نگاه تعقلی بوده است.

سمات: برگشتیم به اول بحث که آیا تفلسف مساوی با تعقل است یا نه؟ با اجازه سراغ موضوع دیگری می رویم. آیا شما با این دیدگاه موافقت می کنید که بنی امیه و بنی عباس فلسفه را برای مقابله با اهل بیت علیهم السلام ترجمه کردند و در واقع آن چیزی که مأمون نامش را بیت الحکمه گذاشت، یک نوع تقابل با بیت العتره بود؛ یعنی وقتی اهل بیت علیهم السلام را به لحاظ سیاسی خانه نشین کردند و قدرت را از آنها گرفتند، جامعه نمی توانست در یک خلأ فرهنگی رها شود. باید یک جوری تغذیه می شد. اینها برای اینکه این خلأ را پر کنند و با اهل بیت تقابل کنند، از زمان بنی امیه و دوران خالد بن یزید (طبق بعضی از نقلهای تاریخی) ترجمه متون یونانی و فلسفی شروع می شود و زمان مأمون اوج می گیرد، آیا حضرت عالی با این نگاه موافقت می کنید؟

■ حالا من یک سؤالی از جنابعالی دارم. آیا شما موافقت می کنید که بعضی از مکتب های فقهی را مخالفین اهل بیت علیهم السلام و حکومت های ظالم و جائر برای مقابله با مکتب فقهی اهل بیت درست کردند یا نه؟ مثلاً ابوحنیفه ها و امثال آنها کسانی بودند که از قبل حکومت حمایت می شدند؟

سمات: بله، موافقم

■ پس این منحصر به فلسفه نیست؛ یعنی حکومت های ظالم و جائر همیشه از علما و دانشمندان برای مقابله استفاده می کردند و این منحصر به فقه یا فلسفه نیست.

سمات: آن فقهی که محصول ابداع و مورد حمایت خلفای جور بوده است هم رد می شود، مثل فقه ابوحنیفه و دیگران و ما آنها را قبول نداریم. البته یک مقدار هم ماهیت فقه و فلسفه فرق می کند.

■ پس آن بخشی از فلسفه که توسط بنی امیه یا حکومت های جائر دیگر در طول تاریخ برای ضدیت با اهل بیت ساخته شده است، آن را ما محکوم می کنیم نه همه فلسفه را.

سمات: فرق فقه اهل سنت با فلسفه این است که خاستگاه فقه، قرآن و سنت نبوی است. منتها به خاطر آن که آنها از مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفته اند در بسیاری از موارد نه از قرآن به درستی می توانند استنباط کنند و نه از سنت نبوی و البته مجعولات فراوانی هم در سنت نبوی موجود در دست آنها وجود دارد. اما ماجرای فلسفه فرق می کند. خاستگاه فلسفه، یونان و یک فرهنگ و تمدن غیر دینی و شرک آلود است.

■ نه، خاستگاه فلسفه عقل است و تعقل و عقل هم موهبت الهی است. عقل یکی از منابع فقه ما است. مگر ما نمی گوییم کتاب و سنت و عقل و اجماع. در فقه هم عقل یک منبع است. ما برای همان عقلی که منبعیت دارد، اعتبار قائلیم.

من یک اشاره ای هم به اصطلاحات جوهر و عرض و جزء و کل و اینجور چیزها کنم

غرویان: من اصلاً معتقدم که فلسفه در قرآن و نهج البلاغه و حدیث است. قرآن می گوید هو الاول والاخر؛ این تفسیر فلسفی می خواهد و جز تفسیر فلسفی نمی تواند این را معنا کند.

سمات: فلسفه اینها را از معنای صحیح خودش منحرف کرده است. هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن به مفهوم وحدت وجود نیست. غرویان: ولی به هر حال آن فردی هم که فلسفه را رد می کند، دارد از متد فلسفی استفاده می کند.

سمات: آیا نفس تفلسف بما هو تفلسف (مثل هنر برای هنر) ارزش است؟

غرویان: بله، از یک جهت ارزش است. برای اینکه خداوند فرموده فکر و تأمل کنید. أفلا تعقلون. أفلا تتفكرون.

سمات: مثال دیگر معاد است. آقایان در فلسفه به نفی معاد جسمانی می‌رسند. غرویان: نه نرسیدند.

سمات: شهید مطهری می‌گویند معادی که ملاصدرا مطرح می‌کند، معاد قرآن نیست. آیت الله سبحانی می‌گویند معاد ملاصدرا معاد قرآن نیست.

غرویان: ولی امام خمینی (ره) می‌گویند معاد ملا صدرا درست است.

سمات: اتفاقاً امام خمینی در کتاب چهل حدیثشان، هفت بار از ملا صدرا نام می‌برند. چهار جا البته از ایشان تجلیل می‌کنند. سه جا ایراد اساسی به ملاصدرا می‌گیرند. یکی در مقوله بهشت و جهنم است که ملاصدرا می‌گوید بهشت و جهنم از مقوله ادراک است و اصلاً عینیت ندارد.

دیگری می‌گوید علیل و دیگری به او می‌گوید واهی و متوهم^۱ می‌توانند هر دو عقلی باشند؟

بله، عرض کردم که تعقل و عقلانیت مراتب دارد، درجات دارد و من آن تعارض را قبول ندارم.

سمات: آیا بین اصالت وجود و اصالت ماهیت تعارض نیست؟

نه آقای فیاضی قائل به هر دوی آنهاست.

سمات: آن می‌شود نظر سوم و مشکل را حادث می‌کند؛ شما هم نظریه اصالت ملکوت را دارید که می‌شود نظریه چهارم. آیا بین این چهار نظر مخالفتی نیست؟

من الآن در مقام این هستم که از اصل متد تعقلی و از روش‌های فلسفی دفاع کنم. یعنی من معتقد نیستم که فلسفه و هر چه به نام فلسفه است را باید بیاندازیم دور. من اصلاً معتقدم که فلسفه در قرآن و نهج البلاغه و حدیث است. قرآن می‌گوید هو الاول والاخر؛ این تفسیر فلسفی می‌خواهد و جز تفسیر فلسفی نمی‌تواند این را معنا کند. هوالظاهر و الباطن، در ظاهر اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین است ولی فلسفه آن را حل می‌کند.

سمات: مخالفان فلسفه می‌گویند فلسفه اینها را از معنای صحیح خودش منحرف کرده است. هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن به مفهوم وحدت وجود نیست.

ولی به هر حال آن فردی هم که فلسفه را رد می‌کند، دارد از متد فلسفی استفاده می‌کند.

سمات: آیا نفس تفلسف بما هو تفلسف (مثل هنر برای هنر) ارزش است؟ یعنی اینکه ما بنشینیم فکر کنیم و چیزهایی تولید کنیم ولو اینکه به چهار تا نظر مخالف و متضاد برسیم که هر کدام، دیگری را رد و تخطئه می‌کند، نفس این ارزش است؟

بله، از یک جهت ارزش است. برای اینکه خداوند فرموده فکر و تأمل کنید. أفلا تعقلون. أفلا تفكرون.

سمات: آیا فرموده بنشینید فکر کنید، ولو به نظرات متضاد برسید و رودرروی هم‌دیگر قرار گیرید و در واقع هر کسی دیگری را نفی کند؟

که در احادیث و روایات ما نیز هست. ما اگر بخواهیم اینها را تفسیر کنیم، جز از راه فلسفه و تعقل راهی ندارد. خداوند مثلاً جوهر است، عرض است؟ یا جوهر چیست؟ عرض چیست؟

سمات: اگر دینی برای فهم مبادی و مبانی و اصولش نیازمند ابداعات دیگران آن هم مشرکان و کفار باشد، این دلیل نقص آن دیانت است.

اصلاً بحث یونان نیست، بحث تعقل است. بحث متد فلسفه است. اصلاً ریاضیات هم همین طور است، نظریات فیثاغورث و تالس و جبر و مثلثات و اینها ریشه در یونان باستان دارد؛ پس بگوییم چون اینها ریشه در یونان دارد مخالف مکتب اهل بیت علیهم السلام است. این چنین نیست.

سمات: ریاضیات با فلسفه تفاوت دارد. مسائل و قواعد

ریاضی و جبر و مثلثات عمدتاً مبتنی بر یقینیات عقلی است و به همین دلیل مورد اختلاف و رد و انکار علمای ریاضی هم نیست و این که این علوم از ابداعات یونانیان است را بنده قبول ندارم و معتقدم که منشأ همه علوم مطلوب و مشروع، انبیای الهی بوده اند، اما فلسفه مبتنی بر یقیناتی چون قواعد ریاضی و جبر و هندسه نیست و آکنده از تعارضات و خیال پردازی و توهم است.

شما باید اثبات کنید که کجای فلسفه توهم و خیال پردازی است. یعنی نزاع برمی‌گردد به اینکه عقل چیست و عقلانیت چیست و تعقل چیست؟

سمات: بنده فرضاً تنازل می‌کنم و می‌گویم فلسفه عقلانیت است. سؤال این است که کدام نوع از فلسفه عقلانیت است؟ مثالی یا اشراقی، ارسطویی یا افلاطونی، اصالت وجودی یا اصالت ماهیتی؟ با توجه به اینکه به گفته اساتید فلسفه وقتی اصالت وجودی می‌شویم، یک بنای فلسفی از توی آن بیرون می‌آید و وقتی اصالت ماهیتی می‌شویم یک بنای فلسفی دیگر پیدا می‌شود. شما که می‌فرمایید فلسفه مساوی است با تعقل و عقلانیت، کدام فلسفه مساوی است با تعقل و عقلانیت، کدام یک از این فلسفه‌ها عقلانی است.

همه‌اش.

سمات: یعنی دو تا نظر متضاد و متناقض که یکی به

۱. اصالت وجودی‌ها می‌گویند: ان الوجود عندنا اصیل - دلیل من خالفنا علیل و اصالت ماهیتی‌ها می‌گویند:

ان الاصل عندنا ماهیه - دلیل من خالفنا واهیه



■ بله. اصل اینکه شما از این انرژی تعقلی تان استفاده کنید، در واقع شکر نعمت الهی است.

سمات: حتی اگر به نظریات باطل برسیم؟

■ اینکه به نظریه باطل برسیم، باید مصداق باطل را مشخص کنیم.

سمات: بالاخره از اصالت وجود و اصالت ماهیت، حداقل یکی اش باطل است. کسانی هم می گویند هر دو باطل است.

■ حالا چه کنیم؟ یعنی بر فرض بخواهیم از راه فلسفی نرویم، از راه تعقلی نرویم، چه باید بکنیم؟

سمات: از راه تعقل صحیح و درست می رویم.

■ شما باز هم می گوید تعقل. یک پیش داوری هم می کنید و می گوید تعقل درست آنی است که من می گویم. ملاک تعقل درست چیست؟ مثلاً ملا صدرا تعقلش نادرست است؟ ابن سینا نادرست است؟ شیخ اشراق نادرست است؟ تعقل کی درست است؟ همه ادعای تعقل درست دارند. به قول دکارت هیچ وقت، هیچ کس به خدا از عقل خودش شکایت نبرده است. انگار همه خودشان را عاقل تام می دانند.

سمات: تعقل درست یعنی آنجا که یقین عقلی وجود دارد (نه یقین های موهوم و به اصطلاح روانی و روانشناختی) و جز از سر سفسطه نمی توان در آنها خدشه ای وارد کرد، به آن ملترزم می شویم و در حیطه هایی که چنین یقینی با عقل دست یافتنی نیست به سراغ وحی می رویم. حداقل یکی از ملاک های تعقل درست می تواند این باشد که آنچه ما به آن می رسیم، در تعارض با معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام نباشد. اینکه فلسفه بر خلاف همه ادیان و نصوص صریح قرآنی و روایی به قدم عالم می رسد، این تعارض است.

■ نه تعارض نیست.

سمات: چطور تعارض نیست. به تعبیر مرحوم مجلسی و متکلمان شیعه اعتقاد به حدوث عالم از ضروریات همه ادیان است.

■ خوب حدوث و قدم را چه معنا می کنید؟

سمات: بله ممکن است معنایی خود ساخته بر لفظی تحمیل کنیم و بعد مثلاً بگوییم مقصود از حدوث، حدوث

ذاتی است. اما آیا حدوث ذاتی واقعاً مشکل را حل کرده است؟

■ بله حل کرده است.

سمات: این همه در روایات می گویند «کان الله و لم یکن معه شیء» یا «من خلق الاشياء من العدم»؛ تمام این تصریحاتی که در روایات داریم، حدوث ذاتی است؟

■ بله. یعنی ممکن الوجود هر کاری کند، عدم در ذاتش و در ماهیتش افتاده است. یعنی وجودش مسبوق به عدم در مرتبه ذاتش است.

سمات: نتیجه این قول نفی آفرینش و خالقیت خداوند است که معنایی جز مسبقیت مخلوق به عدم و نیستی واقعی و نه نیستی ساختی و پرداخته فلسفه ندارد. مثال دیگر معاد است. آقایان در فلسفه به نفی معاد جسمانی می رسند.

■ نه نرسیدند.

سمات: شهید مطهری می گویند معادی که ملاصدرا مطرح می کند، معاد قرآن نیست. آیت الله سبحانی می گویند معاد ملاصدرا معاد قرآن نیست.

■ ولی امام خمینی (ره) می گویند معاد ملا صدرا درست است. شما از این طرف آقای سبحانی و آقای مطهری را مطرح می کنید. من هم از آن طرف، امام خمینی (ره) را مطرح می کنم.

سمات: بهتر این است که به کلمات ملا صدرا مراجعه کنیم. ملا صدرا در یکی از مباحثش بهشت و جهنم را از مقوله ادراک می داند. اتفاقاً امام خمینی در کتاب چهل حدیثشان، هفت بار از ملا صدرا نام می برند. چهار جا البته از ایشان تجلیل می کنند. سه جا ایراد اساسی به ملاصدرا می گیرند. یکی در مقوله بهشت و جهنم است که ملاصدرا می گوید بهشت و جهنم از مقوله ادراک است و اصلاً عینیت ندارد. شما ادراک امر خوب می کنید می شود بهشت و ادراک امر شر می کنید می شود عذاب و جهنم. امام می گویند این چه فرمایشی است؟ لازمه این حرف این است که این همه آیات و روایاتی که سخن از عینیت بهشت و جهنم و فاکهه و حور و... می کنند را باید کنار بگذاریم.

■ مگر ادراک عینیت ندارد؟

سمات: آیا بالاخره شما با این حرف موافق هستید که کسانی فلسفه را وارد عالم اسلام کردند، برای

بستن در خانه اهل بیت علیهم السلام بوده است؟

غرویان: چه کسانی وارد کردند؟

سمات: بنی امیه و بنی عباس.

غرویان: ممکن است بخشی از فلسفه را آنها وارد کرده باشند، یا مثلاً انگیزه شان این بوده است

سمات: اصلاً جریان ترجمه متون یونانی را بنی امیه و بنی عباس در عالم اسلام شروع کردند.

غرویان: من منکر این نیستم، واقعیت های تاریخی را که نمی شود منکر شد. اما این حرف ها چه دلالتی

دارد؟ یعنی دلالتهای محکومیت فلسفه دارد؟

■ اینجا بحث تخیل نیست.

چرا اسمش را خیال می‌گذارید؟ واقعیت است. واقعیت ذومراتب است. انسان چندین جسم دارد، یک جسم ندارد.

سمات: بر می‌گردیم به اشکالات امام خمینی به ملاصدرا. امام (ره) یک جای دیگر که به ملاصدرا ایراد می‌گیرند این است که می‌گویند، شما همه فرشتگان را مجرد دانستید و حال اینکه به تصریح قرآن و روایات،

حداقل بخشی از فرشتگان تجرد ندارند، (اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع). اشکال سوم ایشان به ملاصدرا این است که ملاصدرا تسبیح موجودات را تسبیح و نطق تکوینی می‌داند. امام می‌گوید نه، نطق تکوینی نیست بلکه اینها واقعاً نطق می‌کنند، ولی ممکن است نوع نطق آنها با نوع نطق ما فرق کند. می‌خواستم بگویم یک کسی مثل حضرت امام هم سفت و سخت به ملاصدرا ایراد می‌گیرد و اشکال می‌کند. بنابراین بحث‌ها و نزاع‌ها خیلی جدی است. این نیست که بگوییم که دو نحو تعقل است. دو نوع نگاه است و هر دوی آن درست است. بالاخره یکی از اینها درست است و یکی غلط؛

■ نه، من نمی‌گویم یکی درست است، یکی غلط است. من می‌گویم، یکی درست است و دیگری درست‌تر است. یکی مطابقتش با واقع کمتر است و یکی بیشتر.

سمات: این فرمایش شما با نسبیت معرفت چه تفاوتی دارد؟

■ این نسبیت را ملتزم هستیم. این هیچ مشکلی ندارد. اینها درجات معرفت است. اینها درجات شهود است. مگر نمی‌گویند شهود مراتب دارد. علم حضوری و شهود (به فرمایش آیت‌الله مصباح) مراتب دارد.

سمات: در بحث مراتب، آیا می‌توان گفت که من یک مرتبه‌ای را تأیید می‌کنم و یک مرتبه‌ای را انکار؟

■ انکار نیست آقا! درجه عمیق‌تر مسئله است. من اسمش را انکار نمی‌گذارم. حالا برگردیم به بحث معاد که شما مطرح کردید. الآن یکی از درس‌های من معاد است و یک مقاله‌ای را راجع به عناصر و ارکان اصلی اندیشه امام خمینی در باب معاد تنظیم کرده‌ام. این مقاله را من به کنگره اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی حضرت امام هم که دو سه سال پیش در قم برگزار شد ارائه دادم و در جلد دوم آن چاپ شده است. درس و بحثی هم که الان برای طلبه‌ها می‌گویم، بحث معاد است. من فکر می‌کنم که بحث معاد به این راحتی‌ها حل نمی‌شود و این نسبت‌هایی را که مثلاً به ملاصدرا می‌دهند که ایشان منکر معاد جسمانی است درست نیست. به

غرویان: یک رساله‌ای علامه حسن‌زاده آملی دارند به نام «وحدت از نگاه عارف و حکیم». در مقدمه‌اش می‌گویند، در فضیلت و عظمت ارسطو همین بس که امام صادق علیه السلام از او یاد کردند. یعنی اسم ارسطو را بردند و حدیثی را در این زمینه آوردند.

سمات: آنچه امام صادق علیه السلام در توحید مفضل راجع به ارسطو گفته اند، هیچ چیزی بیش از این نیست که ارسطو یک حرف درستی زده است. ما هم ادعایمان این نیست که هر آنچه ارسطو و افلاطون گفته اند غلط است. همه فرق و مکاتب ضاله و منحرف در عالم حرف و سخن درست دارند.

سمات: یعنی اینکه ما ادراک می‌کنیم که داریم سبب می‌خوریم و این می‌شود بهشت! و سببی در واقع و عالم خارج از ذهن و ادراک ما وجود ندارد؟

■ چرا، وجود دارد

سمات: امام (ره) از چه منظری به ملاصدرا ایراد می‌گیرد؟

■ شما وقتی در عالم رؤیا می‌بینید دارید سبب می‌خورید، آن سبب واقعیتی متناسب با عالم رؤیای شما ندارد؟ واقعیت دارد.

سمات: یعنی آنچه قرآن درباره بهشت و جهنم گفته، واقعیتی از نوع رؤیا است؟

■ نه اسمش را رؤیا نمی‌گذارم. واقعیت عینی است.

سمات: این که بگوییم رؤیا هم نوعی واقعیت است مشکل را حل کرده ایم؟

■ پس ما باید در درجات واقعیت بحث کنیم. شما واقعیت را چه می‌دانید؟ عینیت را چه می‌دانید؟ عینیت یعنی این سبب؟

سمات: عینیت یعنی این که الان در محضر شما این سبب را برمی‌دارم، گاز می‌زنم و می‌خورم.

■ خیلی خوب، در عالم رؤیا هم گاز می‌زنید.

سمات: این دو چیز است. آن رؤیا است و من در واقع سببی نخورده‌ام. اما این واقعیت است و من سببی خورده‌ام.

■ آن هم واقعیت به حسب خودش است

سمات: توهم و خیال نیز با معنای شما از واقعیت، نوعی واقعیت است و با این وجود اشکالی هم به سوفسطاییان وارد نیست که می‌گفتند: کَلِمَا فِي الْكُونِ وَهَمُّ أَوْ خِيَالٍ أَوْ عَكُوسٌ فِي الْمَرَايَا

■ من ملتزم به این هستم که معاد جسمانی واقعیت دارد. ملاصدرا هم همین را می‌گوید. امام خمینی هم همین را می‌گوید. می‌گوید معاد جسمانی واقعیت دارد. عینیت هم دارد، اما درجه واقعیت و عینیتش با عینیت و واقعیت این سبب محسوسی که مثلاً دویست گرم وزنش است، تفاوت می‌کند.

سمات: خیال واقعیت ندارد؟



فرمایش امام خمینی، فهمیدن حرف ملا صدرا مشکل است و الا او منکر معاد جسمانی نیست.

سمات: بسیار خوب. پس شما هم دغدغه جسمانی بودن معاد را دارید و نمی‌توانید با واقعیت دانستن رؤیا و ادراک امر خیر و شر مساله را حل شده بدانید. برگردیم به سؤال قبلی. آیا بالاخره شما با این حرف موافق هستید (چون این حرف را مثلاً مرحوم آقای طباطبایی و حضرت آقای مصباح پذیرفته‌اند) که کسانی فلسفه را وارد عالم اسلام کردند، برای بستن در خانه اهل بیت علیهم السلام بوده است؟

■ چه کسانی وارد کردند؟

سمات: بنی امیه و بنی عباس.

■ ممکن است بخشی از فلسفه را آنها وارد کرده باشند، یا مثلاً انگیزه‌شان این بوده است

سمات: اصلاً جریان ترجمه را بنی امیه و بنی عباس در عالم اسلام شروع کردند.

■ من منکر این نیستم، واقعیت‌های تاریخی را که نمی‌شود منکر شد. اما این حرف‌ها چه دلالتی دارد؟ یعنی دلالت بر محکومیت فلسفه دارد؟

سمات: یعنی در فلسفه چه دیدند که رفتند سراغ آن که با ترویج آن، با اهل بیت علیهم السلام ستیز کنند.

■ مثلاً دانشگاه را در ایران، می‌گویند استعمار برای مبارزه با حوزه‌های علمیه درست کرد، دانشگاه معقول و منقول سابق را. الان در این دانشگاه‌ها، در جمهوری اسلامی، دانشجو است

و روحانیون هم می‌روند تدریس می‌کنند. حالا چون آنها آوردند، پس هر چه الان در اینجا هست محکوم است.

سمات: بله، اتفاقاً دانشگاه و نوع سلوک علمی آن به خصوص در علوم انسانی شدیداً قابل بحث است. نظام تعلیم و تربیت مدرن از غرب وارد شده است. مدارس جدید برای مقابله با فرهنگ دینی درست شد. بدون شک الان هم به همین دلیل که خاستگاهش غرب و مدرنیست بوده، برآیند نهایی این نظام تعلیم و تربیت به نفع دین نیست.

■ پس چرا در دانشگاه‌ها تخته نمی‌شود؟

سمات: خیلی چیزها در کشور وجود دارد که دینی نیست و درس تخته نمی‌شود. بنده هم اصلاً نظرم این نیست که درس تخته شود. آن بحث دیگری است.

■ این علامت تأیید است. یعنی تأیید همان انگیزه‌های

استعمارگران!!

سمات: به خاطر اینکه بسیاری از مسئولین ما چنین تحلیلی ندارند. آنها نظام تعلیم و تربیت مدرن را ماهیتاً و جوهرها سکولار نمی‌بینند. این نگاهی که من می‌گویم، نظام تعلیم و تربیت مدرن را از همان دبستانش سکولار می‌بیند.

■ من می‌گویم بحث‌های علمی باید با همان متد علمی‌اش پیش برود. یک رساله‌ای علامه حسن‌زاده آملی دارند به نام «وحدت از نگاه عارف و حکیم». در مقدمه‌اش می‌گویند، در فضیلت و عظمت ارسطو همین بس که امام صادق (ع) از او یاد کردند. یعنی اسم ارسطو را بردند و حدیثی را در این زمینه آوردند. می‌خواهم بگویم، مثلاً اینکه ارسطو، سقراط یا افلاطون، فیلسوفان یونانی و قبل از اسلام بوده‌اند، پس باطل هستند، سخن درستی نیست. ملا صدرا در اسفار از افلاطون خیلی با عظمت یاد کرده است و از انبیا و ائمه یا اناکسیمنس و دیگران هم نام برده است. اینها دلیل بر این نمی‌شود که هرچه ارسطو گفته است باطل است. مگر ما نمی‌گوییم خذ العلم ولو من اهل الضلال. اطلبوا العلم ولو بالصدیق.^۲

سمات: حجیت ظواهر را که کسی نمی‌تواند نفی کند. اگر حجیت ظواهر را کسی نفی کند، باب تفهیم و تفاهم را می‌بندد.

غرویان: اگر حجیت ظواهر درست بود باید بگوییم یدالله فوق ایدیهم، یعنی خدا دست دارد یا الرحمن علی العرش استوی، یعنی خدا عرش دارد

سمات: در علم اصول بحث می‌شود که اگر قرینه صارفه عقلیه یا لفظیه بود از ظاهر دست می‌کشیم و آن را تاویل به معنای مناسب می‌کنیم اما این به معنای نفی اصل حجیت ظواهر نیست بلکه از موارد استثنای بر یک قاعده بسیار کلیدی در تفهیم و تفاهم است.

سمات: آنچه امام صادق علیه السلام در توحید مفضل راجع به ارسطو گفته‌اند، هیچ چیزی بیش از این نیست که ارسطو یک حرف درستی زده است. ما هم اذعایمان این نیست که هر آنچه ارسطو و افلاطون گفته‌اند غلط است. همه فرق و مکاتب ضاله و منحرف در عالم حرف و سخن درست دارند. امام علیه السلام می‌فرماید ارسطو هم جزو کسانی بوده است که یک نظم و نسقی در این عالم می‌دیده است. هیچ چیزی بیشتر از این نیست. سوال بعدی این است که آیا شما فیلسوفانی مثل ارسطو و افلاطون را موحد می‌دانید، یعنی متدین به یک دین الهی و توحیدی بودند؟

■ من در این زمینه به واقع نمی‌توانم قضاوتی بکنم.

۲. در باره مفاد و مقصود از حدیث اطلبوا العلم و لو بالصین و لو من اهل الضلال ان شاء الله در شماره‌های آتی سماء به تفصیل خواهیم نوشت.

غرویان: به نظر من خود فلاسفه هم بعضی از این برداشت‌هایی را که از وحدت وجود، برخی از عوام دارند و به قول ملا صدرا، جهله صوفیه دارند کفر می‌دانند. اگر کسی بگوید که این سبب، این پرتقال، خدا است، این کفر و شرک است و همه این را قائلند. ولی اگر درست دقت شود و موضوع منقح و قیودش کاملاً مشخص بشود، فکر نمی‌کنم کسی، قائل به این باشد که وحدت وجود به آن معنای ادقی که مورد نظر محی‌الدین است، مورد نظر ملا صدرا است، کفر باشد بلکه عین توحید است. سمات: اگر کسی بگوید سُبْحَانَ الَّذِي اظهر الاشياء و هو عَيْنُهَا، این آن وحدت وجود مذموم نیست؟ غرویان: باید تفسیر این عبارت را ما ببینیم چیست. سمات: قیصری در شرح این عبارت می‌آورد که [نعوذ بالله] خداوند به صورت کلب و حمار هم ظاهر می‌شود. غرویان: علت همیشه در معلول خودش تجلی می‌کند. ظاهر همیشه در مظهر ظهور پیدا می‌کند. خالق در مخلوق تجلی می‌کند.

نقادی می‌کردند و جمع بندی جلسه را بر عهده داشتند، من راجع به همین نظریه مثل از ایشان پرسیدم. گفتند آنقدر از این نظریه مثل تفسیرهای متعدد شده است که معلوم نیست این نظریه چه می‌خواهد بگوید. خود کاپلستن هم در تاریخ فلسفه‌اش تفسیرهای مختلفی از نظریه مثل افلاطون دارد. دیگر نظراتش هم همین است. اینجا باید همان مباحث هرمنوتیکی مطرح بشود که ما چه جوری تفسیر بکنیم.

سمات: یعنی باید در این گونه مواقع به نظریه نسبیت و قرائت‌های گوناگون تن بدهیم؟

■ نسبیت به چه معنا؟

سمات: یعنی اینکه از یک متن و یا سخنی ده جور قرائت می‌شود کرد و همه هم درست است.

■ نه، يك وقت مثلاً یکی یا دو یا سه تا از این قرائت‌ها را می‌بینیم که تناقض آمیز است یعنی با حرف‌ها و مبانی روشن و صریح آن فیلسوف اصلاً سازگاری ندارد، ما می‌گوییم این تفسیر قابل پذیرش نیست؛ اما گاهی ممکن است شما يك تفسیر را به گونه ای مطرح کنید که با مبانی تفکر افلاطون سازگار درآید. من هم يك تفسیر می‌کنم که با مبانی‌اش سازگار درمی‌آید، این نسبیت اجتناب ناپذیر است و می‌پذیریم.

سمات: آیا ممکن است این دو تا نظر، ضد هم باشند؟

■ خوب بله، آن وقت ما باید در تفسیرهای خودمان شک کنیم، نه در افلاطون.

سمات: پس این نسبیت نیست، می‌رسیم به اینجا که یک ملاک و معیاری برای صحت یا عدم صحت قرائت‌ها وجود دارد و باید به آن مراجعه کنیم.

■ بله، باید ببینیم ما بر اساس چه مبانی‌ای نظریات افلاطون را تفسیر می‌کنیم، ارسطو را تفسیر می‌کنیم که یکی نتیجه می‌گیرد او موحد است و یکی می‌گوید او مشرک است.

سمات: آن ملاک و میزان چیست؟

■ به نظر شما چیست؟

سمات: اگر در حیطهٔ بداهت‌های عقلی و یا نظریات یقینی عقلی باشد اینجا میزان عقل است. اگر در این

سمات: گزاره‌های تاریخی و متون تاریخی‌ای که عمدتاً در غرب نوشته شده است، خلاف این را می‌گویند. مثلاً یک جاهایی آمده که ارسطو چند خدایی بوده است، و بالاترین حرفی که در باره خداوند دارد محرک غیر متحرک است؛ راجع به افلاطون هم همین طور است. حالا نظرات فلسفی‌اش بماند. او نظراتی در عرصه اجتماع و سیاست دارد که اصلاً از یک متدین به دین الهی این نظر صادر نمی‌شود. مثلاً نظریه اشتراک جنسی افلاطون مشهور است. به نظر شما این شواهد نمی‌تواند بیانگر این باشد که اینها موحد و متدین به دینی الهی نبودند؟

■ از آن طرف هم، حرف‌هایی افلاطون و ارسطو دارند که با توحید می‌سازد. این بستگی به تفسیر ما و قرائت ما دارد که ما چه جوری افلاطون را ببینیم، چه جوری تفسیرش کنیم؛ ارسطو را چطور معرفی کنیم یا تفسیرش کنیم. خوب محرک اول را او مطرح کرده است، در کتاب‌های ما هم آمده است. از آن طرف بزرگانی مثل ملا صدرا که شکی در موحد بودن او نیست، همین طور ابن سینا و دیگران، شارح آثار ارسطو بوده اند. ابن سینا، حکیم اسلامی، بزرگ ترین شارح آثار ارسطو است. خوب ما این را می‌توانیم دلیل بر موحد بودن آنها بگیریم

سمات: این ممکن است دلیل دیگری داشته باشد و از باب همان مبانی خذ الحکمه ولو من اهل الضلال باشد.

■ ببینید آقای نصیری، من در بحث‌های فلسفی کاری با زید و عمرو ندارم، مثلاً اینکه شما بگویید فلان آقا این طور گفته، فلان آقا آن طور گفته، فلان نویسنده در کتابش این را گفته است، خوب گفته باشد. خوب بگوید. يك مورخ مقابلش هم هست که خلاف این را می‌گوید. اذا تعارضاً تساقطاً. پس این راهش نیست. راهش این است که بنشینیم خودمان فکر کنیم. من می‌توانم تفسیری از نظر افلاطون کنم که يك تفسیر توحیدی باشد. همین مثل افلاطونی. این بحث مثل را که مطرح کرده است، من یادم است، آن وقتی که ما تاریخ فلسفه غرب و تاریخ فلسفه کاپلستن را مباحثه می‌کردیم و در این جلسات حاج آقای مصباح هم تشریف داشتند و



حیطه نباشد، باید یرویم سراغ وحی.

■ وحی با چه تفسیری؟

سمات: با متد فهم وحی و اصول استنباط.

خوب، بعضی از علمای بزرگ، اصول را قبول ندارند. می‌گویند اصول به خاطر تماسش با فلسفه متورم شده است.

سمات: انتقاد از تورم اصول فقه به مفهوم رد کلیت آن نیست.

■ اینجا کلیت به درد نمی‌خورد.

سمات: فی المثل حجیت ظواهر را که کسی نمی‌تواند نفی کند. اگر حجیت ظواهر را کسی نفی کند، باب تفهیم و تفاهم را می‌بندد.

■ اگر حجیت ظواهر درست بود باید بگوییم یدالله فوق أیدیهم، یعنی خدا دست دارد یا الرحمن علی العرش استوی، یعنی خدا عرش دارد

سمات: در همان اصول بحث می‌شود که اگر قرینه

صارفه عقلیه یا لفظیه بود از ظاهر دست می‌کشیم و آن را تاویل به معنای مناسب می‌کنیم اما این به معنای نفی اصل حجیت ظواهر نیست بلکه از موارد استثنای بر یک قاعده بسیار کلیدی در تفهیم و تفاهم است. سؤال این است که اگر این ملاک‌ها را قبول نکنیم، آیا در چنبره همین تعارض‌ها و نسبیّت معرفت‌ها و قرائت‌های گوناگون گرفتار نمی‌شویم؟ اگر این اصول و متد را کنار بگذاریم، آن وقت چه ملاک و میزانی وجود دارد؟

■ با ملاک آن اسلام شناسی که شما او را اعلم می‌دانید.

سمات: اینجا بحث تقلید و اعلمیت نیست. بحث استنباط محققانه و رسیدن است.

■ چه جور شما می‌رسید؟

سمات: با همان متدی که در جای خودش حجیت و عقلایی بودن آن اثبات شده است. با همان متدی که من و شما از حقانیت اسلام و تشیع در برابر دیگر فرق دفاع می‌کنیم.

■ شما از بحث خارج می‌شوید. ببینید، این که به طور کلی ما بگوییم تشیع، چیزی را حل نمی‌کند. بالاخره علامه طباطبایی و امام خمینی (ره) که مدافع فلسفه و مدرّس فلسفه هستند، اینها تشیع را رواج دادند. ملا محمد باقر مجلسی هم مدافع تشیع است. کدام تشیع است؟ با قرائت کی؟

سمات: سؤال همین جاست که ما باید به یک متد قابل

دفاع برسیم تا در جاهایی که علما اختلاف دارند، دریابیم که قرائت کدام یک درست است. اگر چنین متدی در کار نباشد آن وقت هیچ ترجیحی اسلام و تشیع بر دیگران نخواهد داشت و حتی هیچ ترجیحی شیعه اثنی عشری بر دیگر فرق ضاله شیعی نخواهد داشت و هر کسی می‌تواند بر اساس قرائت خاص خویش خود را حق بداند.

■ من می‌گویم اسلام بزرگتر از ملا صدرا است. اسلام بزرگتر از

غروی: این وحدت وجودی را که شما می‌گویید، هیچ فیلسوف یا عارف دقیق النظری مرادش نیست. این را من قاطعانه عرض می‌کنم.

سمات: ملا صدرا در اسفار می‌گوید: «همانا وجود، حقیقت واحدی است که عین حق می‌باشد و ماهیات دارای وجود حقیقی نیستند.»

غروی: وجود حقیقی نیستند، یعنی وجود بالذات ندارند. یعنی بالغیر موجودند. یعنی ممکن و معلولند.

سمات: می‌گویند: مخلوقات عین حق اند. می‌گویند: وجود اندر کمال خویش ساری است، تعینها اموری اعتباریست. شما هم اشاره فرمودید که ممکنات عدمی‌اند. اصلاً ملا صدرا تصریح می‌کند که تقسیم به واجب الوجود و ممکن الوجود در اول بحث است ولی وقتی به زعم خودشان اوج می‌گیرند، می‌گویند اصلاً ممکنی در کار نیست. چیزی جز وجود حق نیست. من فکر می‌کنم فقها هم دقیقاً با همین تبیین از وحدت وجود مخالفت می‌کردند.

علامه طباطبایی است. تشیع بزرگتر از ملا محمد باقر مجلسی است. اینها هر کدام بعدی از تشیع را دارند. چرا ما بگوییم تشیع فقط آن است که ملا محمد باقر مجلسی گفته است. خوب بگوییم تشیع خیلی بزرگتر است. ملا محمد باقر مجلسی بخشی از تشیع را از دیدگاه خودش بیان کرده است، در جای خودش درست هم هست. یک بخشی را هم پدرش ملا محمد تقی مجلسی که فیلسوف بوده است ارائه کرده است. تشیع را بزرگ کنیم، اسلام را بزرگتر

کنیم نه اینکه اسلام را بیاورم در محدوده دید خودم و بگویم اسلام آنی است که من می گویم. يك کسی می آید اسلام را فقط از دریچه خشونت مطرح می کند. يك کسی می آید اسلام را از دریچه محبت بیان می کند. بنده می گویم اسلام بزرگتر از هر دوی اینهاست؛ یعنی اسلام هم بعد خشونت در آن هست، هم بعد محبت هست، چرا من بیایم بگویم اسلام فقط آن چیزی است که من دارم می گویم. نه، اسلام خیلی بزرگتر از اینهاست. اینها هر کدامی نهایت استفراف الوسع کرده اند. هر کدام به بخشی، وجهی و بُعدی از اسلام رسیدند.

سمات: ولی نه مجلسی به ملا

صدرا این جوری نگاه می کند نه ملا صدرا به مجلسی، و نه آقای طباطبایی نگاهش به مجلسی این است. مرحوم طباطبایی بر بحار حاشیه می زند و در موارد متعددی معتقد است که مجلسی نفهمیده و به غلط رفته است. مجلسی هم همین تلقی را نسبت به فلاسفه دارد و آنان را در موارد بسیاری از جرگه اسلام و مسلمین خارج می داند. اصلاً بیشترین تخطئه ها را ملا صدرا می کند. ملا صدرا آن قدر دیگران را (متکلمین، فقها، محدثین، متصوفه، فیلسوفان غیر همفکر با خودش و....) تخطئه می کند که مثلاً مرحوم محسن امین در اعیان الشیعه با شگفتی و تعجب از آن یاد می کند و حتی تعبیر تندى هم در آنجا نسبت به ملا صدرا به خاطر همین روحیه اش دارد. پس نگاه ملا صدرا و یا مجلسی مانند نگاه شما نیست که هر کسی به بخشی از حقیقت رسیده است.

■ خوب باید ببینیم ملا صدرا کدام فیلسوف مد نظرش بوده است. کدام محدث مد نظرش بوده است. کدام فقیه مورد حمله اش قرار گرفته است. اینکه ما کلی بگوییم فقها یا متصوفه را رد کرده



سمات: یک بحث هم این است که فلسفه قائل به خلقت نیست؛ یعنی با قائل بودن به وحدت وجود، با توجه به قدیم بودن عالم و نفی خلق از عدم، فلسفه قائل به خلقت نیست و حال آنکه خلقت یعنی خلق از عدم، یعنی قبلاً چیزی نبوده و خداوند آفریده و ایجاد کرده است.

غرویان: الان هم چیزی نیست «كان الله و لم يكن معه شيء» و الآن كما كان.

سمات: یعنی چیزی غیر از وجود حق نیست؟ غرویان: بله همین طور است. این به نظر من اوج رشد فکر بشر است.



سمات: یعنی در عرفان، ما با علم حضوری به خدا می‌رسیم؟
غرویان: در عرفان عملی بله.

سمات: یعنی خداوند با ذات عارف یکی می‌شود؟
غرویان: بله همین طور است.

سمات: پس شما هیچ ایرادی به انا الحق منصور و سخن بایزید که لیس فی جَبَّتِي الا الله ندارید؟
غرویان: من ایرادم به ادبیات آنهاست نه به آن حقیقتی که آنها می‌خواستند بگویند. باید تقیه می‌کردند.

سمات: اتفاق فقهای شیعه و سنی بر کفر حلاج بود و بر اساس برخی از روایات، توقیعی از ناحیه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر لعن حلاج صادر شد.
غرویان: شما به همه فقها این نسبت را ندهید.

است، من این را قبول ندارم.

من نگاه مطلق نمی‌کنم. این مطلق‌نگری را قبول ندارم. افراد را مطلق نکنیم. هر کدام از افراد بخشی و وجهی از وجوه را مطرح کرده است

[ادامه گفتگو در جلسه دوم]

سمات: در جلسه قبل اشاره‌ای به وحدت وجود فرمودید و گفتید که حرف درستی است. سوال این است که عموم فقها با این نظریه مخالف و قائل به این بودند که این حرف و عقیده (وحدت وجود) کفرآمیز است. به نظر شما، این موضع فقها از چه منظری بوده است؟ از سر اینکه تعقل نمی‌کردند یا شبوه تعقل آنها با تعقل کسانی که قائل به وحدت وجود بودند فرق می‌کرده و یا اصلاً بحث چیز دیگری است.

■ به نظرم می‌آید که در اکثر این گونه موضوعاتی که بعضی از فقها (نه همه فقها)، علیه فلسفه و فلاسفه موضع‌گیری کردند، موضوع برایشان درست تفهیم نشده. یعنی یک برداشت خیلی سطحی و ظاهری از آن موضوع، توسط عده‌ای بر ایشان القاء شده و آنها هم گفتند که اگر مراد این باشد، کفر است. به نظر من خود فلاسفه هم بعضی از این برداشت‌هایی که از وحدت وجود، برخی از عوام دارند و به قول ملا صدرا، جهله صوفیه دارند را کفر می‌دانند. اگر کسی بگوید که این سبب، این پرتقال، خدا است، این کفر و شرک است و همه این را قائلند. ولی اگر درست دقت شود و موضوع منقح و قیودش کاملاً مشخص بشود، فکر نمی‌کنم کسی، قائل به این باشد که وحدت وجود به آن معنای اذقی که مورد نظر محی‌الدین است، مورد نظر ملا صدرا است، کفر باشد بلکه عین توحید است

سمات: اگر کسی بگوید سُبْحَانَ الَّذِي أَظْهَرَ الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ عَيْنُهَا، این آن وحدت وجود مذموم نیست؟

■ باید تفسیر این عبارت را ما ببینیم چیست.

سمات: قیصری در شرح این عبارت می‌آورد که [نعوذ بالله] خداوند به صورت کلب و حمار هم ظاهر می‌شود.

■ علت همیشه در معلول خودش تجلی می‌کند. ظاهر همیشه در مظهر ظهور پیدا می‌کند. خالق در مخلوق تجلی می‌کند. فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ در قرآن آمده است. تجلی خداوند در کوه یعنی چی؟ همان تجلی که خداوند در کوه دارد، در دریا و خورشید و ماه و سایر مخلوقات هم دارد.

سمات: آیا تجلی خداوند در کوه معنایش این است که وجود کوه همان وجود خداست یا به عکس؟

■ نه. ببینید، وجود کوه همان وجود خداست، به یک معنا بله و به یک معنا نه. یعنی آن رابطه‌ای که بین علت و معلول است، آن رابطه‌ای که بین جوهر و عرض است؛ اگر بخواهیم از منظر فلسفه بحث کنیم، جوابش هم آری است، هم نه، و نکته ظریف این است که انسان بتواند بین این دو جمع کند. تناقض هم نیست یعنی عرض از مراتب وجود جوهر است ولی جوهر نیست. معلول همان علت نیست ولی در عین حال، علت است در مرتبه نازل‌تر. برای همین است که ملا صدرا، حمل رقیقه و حقیقه را مطرح کرده است نه حمل اولی ذاتی و نه حمل شایع صناعی. اینها در مورد خداوند و مخلوقاتش بیان نمی‌شود یعنی نمی‌شود به حمل اولی و به حمل شایع بگوییم خداوند کوه است. اما به حمل حقیقه و رقیقه می‌توان گفت خداوند کوه است، در عین حال، کوه نیست.

سمات: یعنی کوه مثلاً خدای رقیق شده و مرتبه رقیق شده خداست؟

■ ظهور و تجلی آن وجود است. مگر شما نمی‌گویید کوه مخلوق اوست؟ پس بالاخره یک نسبتی با خدا دارد.

سمات: بله حتماً نسبتی وجود دارد و آن نسبت مخلوق با خالق است که هیچ سنخیت ذاتی و وجودی با خداوند ندارد. ضمن اینکه ملا صدرا بعد از اینکه مباحث علت و معلول را مطرح می‌کند، تصریح می‌کند که اصلاً دو چیز در کار نیست. ما علت و معلولی نداریم. هر کس واقعا دو چیز ببیند احوال است.

■ خوب این یکی بودن معنایش این است که وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. این وحدتی است که با آن کثرت منافی نیست.

سمات: ملاصدرا می‌گوید شریعت برای واقفان است و حکمت و فلسفه برای سایرین. یا تعبیری که ابن‌سینا دارد که شریعت طب مرضاست و حکمت و فلسفه طب افراد سالم است. آیا با این تعبیر موافقت می‌کنید؟

غروی‌ان: من اینها را ادبیات خوبی نمی‌دانم البته می‌فهمم که مراد حقیقی آنها چه بوده است.

وجود مخالفت می‌کردند.

■ نزاع را اگر بخواهید در حد الفاظ مطرح کنید نزاع حقیقی نیست، نزاع لفظی است و برمی‌گردد به ادبیات. مثلاً ادبیات دینی، خالق و مخلوق می‌گوید. ادبیات عرفانی یا فلسفی، علت و معلول می‌گوید یا جلوه و ذی جلوه یا ظاهر و مظهر. اگر بخواهید سر الفاظ بحث کنید، بنده هم می‌گویم که همه مخلوقات آیات الهی‌اند. این تعبیر قرآنی است. من از شما سؤال می‌کنم که آیه یعنی چی؟ یعنی نشانه. مخلوقات، یعنی مثلاً من و شما، اگر ده جزء داشته باشیم، آیا نه جزء ما آیه است و یک جزء ما آیه نیست یا کل اجزاء ما آیه است. صد در صد شما می‌گویید که تمام اجزاء و عناصر مخلوق، آیت و نشانه خداوند است. پس هیچ استقلالی برای شیء باقی نمی‌ماند.

سمات: آیه بودن، نفی دوگانگی و تفاوت نمی‌کند. من و شما آیه خداوندیم ولی عین خداوند نیستیم. لیس کمنله شیء، یعنی هر آنچه که شما وصف مخلوقات می‌دانید، خداوند به آن متصف نمی‌شود، خداوند منزّه است از آنچه در مخلوقات است

■ همه اینها را ما قبول داریم و هیچ کدام اینها هم خدشه بردار نیست. ولی اینها منافات ندارد که تمام عالم امکان، آیت باشد. یعنی وقتی شما مخلوق را با خداوند واجب الوجود مقایسه کنید، هیچ استقلالی از خودش ندارد یعنی فنای محض است. مراد وحدت وجودی‌ها هم، همین است. یعنی اگر شما استقلال را از مخلوق بگیرید، هیچ چیزی برای مخلوق باقی نمی‌ماند. این معنای وحدت وجود است. این به معنای آن است که کل عالم هستی یک وجود است و تجلیاتش.

سمات: یک بحث هم این است که فلسفه قائل به خلقت نیست؛ یعنی با قائل بودن به وحدت وجود، با توجه به قدیم بودن عالم و نفی خلق از عدم، فلسفه قائل به خلقت نیست و حال آنکه خلقت یعنی خلق از عدم، یعنی قبلاً چیزی نبوده و خداوند آفریده و ایجاد کرده است.

■ الان هم چیزی نیست «کان الله و لم یکن معه شیء» و الآن کما کان.

سمات: با وحدت و کثرت مشکل حل نمی‌شود و با این تعبیر نمی‌توان از چنبره اعتقاد به سنخیت و اتحاد وجودی بین مخلوق و خالق و خداوند که از هر گونه مماثلت و مشابهت با مخلوقات منزّه است، رها شد.

■ تفاوت در جلوه و ذی جلوه هست. تفاوت در ظاهر و مظهر است. من می‌خواهم این را بگویم که بنده در نهان‌خانه ذهنم احساس می‌کنم که وحدت وجود مطلب حقی است ولو آنکه با هیچ مثالی نتوانیم آن را درست برسانیم و همین طور هم هست. یعنی عرفا، فقها و فلاسفه نیز همین را گفتند. گفتند در مرز بین تشبیه و تنزیه باید حرکت کنیم؛ نه تشبیه مطلق است نه تنزیه مطلق. صراط مستقیم همین است. باید بین تشبیه و تنزیه حرکت کرد.

سمات: یعنی توحید ائمه علیهم السلام هم همین وحدت وجود است. یعنی آنها قائل به سنخیت خالق و مخلوقند.

بله صد در صد. به نظر من هو الاول و الاخر همین است. هو الظاهر و الباطن همین است. یعنی جز این هیچ تفسیر دیگری نباید کرد.

سمات: خلاف براهین متقن عقلی و همه آیات و روایات است که خداوند شبیه یا عین مخلوقاتش باشد.

■ مگر در نهج البلاغه نمی‌خوانیم داخل فی الاشياء لا بالمُمازجَه؟

سمات: بله حضرت در ادامه تعبیر خارج من الاشياء را هم دارد و مفهومی این است که خداوند ماوراء اتصاف به صفت دخول و خروج است نه اینکه هم داخل است هم خارج.

■ شما اگر در مبحث تجلی ورود کرده باشید، این مسائل به نظر قابل حل است. تجلی هم مخصوص خداوند نیست. من و شما هم تجلیاتی داریم. حرفی که می‌زنیم، نوعی تجلی خود ماست. فعل ما تجلی ماست. ما یکی دو تا تعبیر نداریم که هو الذی فی السماء إله و فی الارض إله. یعنی خدا در آسمان إله است و در زمین إله است.

سمات: چرا نمی‌گویید السماء إله و الارض إله؟ این وحدت وجودی را که شما می‌گویید، هیچ فیلسوف یا عارف دقیق‌النظری مرادش نیست. این را من قاطعانه عرض می‌کنم.

سمات: ملاصدرا در اسفار می‌گوید: «همانا وجود، حقیقت واحدی است که عین حق می‌باشد و ماهیات دارای وجود حقیقی نیستند».

■ وجود حقیقی نیستند، یعنی وجود بالذات ندارند. یعنی بالغير موجودند. یعنی ممکن و معلولند.

سمات: می‌گویند: مخلوقات عین حق‌اند. می‌گویند: وجود اندر کمال خویش ساری است، تعینها اموری اعتباریست. شما هم اشاره فرمودید که ممکنات عدمی‌اند. اصلاً ملاصدرا تصریح می‌کند که تقسیم به واجب الوجود و ممکن الوجود در اول بحث است ولی وقتی به زعم خودشان اوج می‌گیرند می‌گویند اصلاً ممکنی در کار نیست. چیزی جز وجود حق نیست. من فکر می‌کنم فقها هم دقیقاً با همین تبیین از وحدت



معقول تر است.

سمات: اصلاً چنین نیست. چون آن خدایی که فلسفه و عرفان معرفی می‌کنند که عین اشیاء است، آن خدا نیست. آن یک موجود مادی نامتناهی است. ماده هر چه هم بزرگ باشد و به فرض نامتناهی هم شود، ماده است و خداوند ماده و مادی نیست.

البته خداوند نامتناهی است اما نامتناهی به چه معنا؟ نامتناهی و تناهی خودش اصطلاحاتی دارد. ما نامتناهی عددی نمی‌گوییم. کمیت و عدد در آنجا نیست. خداوند لایتناهی بما لایتناهی، عدداً مُدَّتاً. نمی‌گویند خداوند نامتناهی است. می‌گویند خداوند، متناهی نیست.

سمات: خداوند فوق وصف تناهی و عدم تناهی است. خود آقایان هم در فلسفه می‌گویند تناهی و عدم تناهی از اوصاف کم است. آقایان به خاطر آنکه یک تصور نامتناهی از وجود خداوند دارند، گریزی از این پیدا نکردند که بگویند همه عالم خداست. چون اگر یک جایی بگوییم خدا نیست، العیاذ بالله وجود خداوند در آنجا اجوف می‌شود. اگر این تصور نامتناهی از وجود خداوند نبود و خداوند را ورای تناهی و عدم تناهی می‌دانستند، به ورطه وحدت وجود و اینکه همه چیز خداست و غیر از خدا هیچ چیز نیست، گرفتار نمی‌شدند.

این حرف درستی است که خداوند ورای تناهی و عدم تناهی کمی است.

سمات: اصلاً حرف این است که تناهی و عدم تناهی وصف کم است و نباید موجود دیگری به این صفت متصف شود.

اگر همین را گفتیم هم لازم‌هاش همان می‌شود؛ یعنی هیچ جایی از حضور خداوند پنهان نیست.

سمات: بله پنهان نبودن غیر از عینیت وجودی است.

یا مَنْ حضوره دائم یعنی چی؟ یعنی در هر جایی، در ظاهر و باطن اشیاء هست. شما هر تعبیری می‌خواهید بکنید.

سمات: یعنی قدرت و اراده و مشیت و ربوبیت خداوند دائم و فراگیر است.

هو الذی فی السماء إله و فی الارض إله را معنا کنید.

سمات: یعنی قدرت و ربوبیت و مشیت و الوهیت خداوند هم در آسمان است و هم در زمین.

خود خداوند چی؟

سمات: خود خداوند ورای توصیف در مکان و در زمان بودن است.

با يك كلمه وراء چیزی حل نمی‌شود. این سر از تعطیل عقل در می‌آورد. یعنی اگر شما در هر آیه‌ای و روایتی مدام بگویید ورای اینهاست یعنی اصلاً حرف نزنیم و صحبت نکنیم چون ما نمی‌فهمیم.

سمات: اهل بیت علیهم السلام تصریح می‌کنند که شما نمی‌توانید به ذات خداوند پی ببرید. به همین خاطر

سمات: یعنی چون چیزی غیر از وجود حق نیست؟

بله همین طور است. این به نظر من اوج رشد فکر بشر است.

سمات: شما رابطه بین فلسفه و عرفان را چگونه می‌بینید. فکر می‌کنید رابطه بین این دو تعارض است یا تفاهم؟

من رابطه را تفاهم می‌بینم. به خصوص عرفان ابن عربی با فلسفه ملا صدرا بسیار قریب الافق هستند و خود ملا صدرا هم مدعی همین است. آیت الله جوادی آملی هم در آن بیوگرافی علمی ملا صدرا که در مقدمه رحیق مختوم نوشتند و تطورات فکری ملا صدرا را ترسیم کردند، به همین نکته اشاره کرده اند و مطلب حقی هم هست که فلسفه در حقیقت، یعنی فلسفه متعالیه، حکمت متعالیه، انسان را تا مرز انسان ابن عربی می‌آورد و عرفان، در واقع آن تفسیر عمیق و لایه‌های عمیق مطالب را بیان می‌کند. فرمایش آیت الله جوادی آملی هم در درس‌های تمهید و فصوص و اسفار این بود که عرفان دو مطلب بیشتر ندارد: یکی توحید چیست؟ یکی موحد کیست؟ و اصل حرف عرفان همین است. ملا صدرا هم بحث علت و معلول را نهایتاً به همان بحث عرفانی جلوه و ذی جلوه و ظهور و ظاهر و مظهر منتهی می‌کند. از یک جهت، اگر انسان بخواهد حرفهای فلسفه را حرف نهایی بداند، بله، با مباحث عرفان تعارض پیدا می‌کند. مثلاً در همین بحث علت و معلول، من خودم این سوال را از علامه حسن‌زاده کردم و در کتاب «در محضر استاد حسن‌زاده آملی» نوشتم. یک وقتی از ایشان پرسیدم که شما نهایتاً حرفتان حرف عرفا است یا فلاسفه. ایشان فرمودند: فلاسفه که خداوند را در تب سلسله قرار دادند. گفتند این عالم یک سلسله علت و معلولی داره و ته آن خدا است. این وسط‌ها و این پایین‌ها دیگر جای خدا نیست. ایشان با حالت مزاح و کنایه می‌گفتند که خدا را بردند آن عقب گذاشتند و گفتند جای شما اینجا نیست. ولی عرفا با آن بحث وحدت شخصی وجود و وحدت وجود و تجلی، حضور خداوند را در همه هستی تبیین کردند و لذا ایشان می‌فرمودند: نظر من همان نظر عرفاست. یا در بحث حدوث و قدم، ما واقعاً اگر عالم یعنی ما سوی‌الله را حادث بدانیم و به تعبیر شما خلق از عدم، باید کلی سؤالات را جواب بدهیم. حالا سوال این است که خداوند مثلاً از نقطه A به بعد عالم را خلق کرد، قبل از نقطه A چرا خلق نکرد. عاجز بود؟ شما می‌فرمایید از یک نقطه‌ای عالم را خلق کرد و قبل آن هم خداوند بود. پس چرا خلق نکرد، آیا عاجز بود؟ بخیل بود؟ حسود بود؟ انقطاع فیض بود؟ یعنی چرا فیضش نرسید؟

سمات: این که عالم نبوده و بعد خلق شده است، هیچ لازم‌های با این صفاتی که می‌گویید ندارد.

بالاخره یک دلیلی باید شما بیاورید. یعنی این سوال را باید جواب دهید که چرا خداوند از نقطه A به بعد عالم را خلق کرد و قبل از نقطه A خلق نکرد. بالاخره دلایلش چه بوده است؟

سمات: حتی اگر ما هیچ جوابی برای این سوال نداشته باشیم، اثبات قدم عالم را نمی‌کند.

ولی اعتراف کنید که تفسیر عالم بر اساس قدم از حدوث،

دانش‌آموزان استفاده کنند تا اول بچه‌ها يك مقداری مسئله را درک کنند ولی در مراحل بالاتر به او می‌گویند که آن تعریف باطل است و اصلاً تعریف خط نیست. به نظر بنده می‌رسد که فلسفه و عرفان هم همین طور است یعنی اینکه عرفا مثلاً گفتند آقا توی آن مطالب و آن سطح ننماید، از این باب است. البته نمی‌خواهم بگویم دقیقاً مثل آن مثال است و حرفهای فلسفه کلاً از ریشه باطل است. يك مرحله‌ای است که ذهن با علم حصولی باید طی طریق کند تا به مرتبه‌ای برسد که نفسش آمادگی شهود و حضور و مکاشفه پیدا کند. وقتی به مکاشفه رسید، در مرحله پایین ماندن را برای خودش نقص می‌داند.

سمات: یعنی در عرفان، ما با علم حضوری به خدا می‌رسیم.

■ در عرفان عملی بله.

سمات: یعنی خداوند با ذات عارف یکی می‌شود؟

■ بله همین طور است.

سمات: پس شما هیچ ایرادی به انا الحق منصور و سخن بایزید که لیس فی جَبَّتِي الا الله ندارید؟

■ من ایراد به ادبیات آنهاست نه به آن حقیقتی که آنها می‌خواستند بگویند. باید تقیه می‌کردند.

سمات: وقتی که اتحاد عالم و معلوم شد، می‌گوییم انا الحق. یا به قول آقای حسن‌زاده آملی به جای لا تأخذه سنه و لا نوم می‌گوییم لا تأخذه سنه و لا نوم. چرا ما باید ملتزم به نتایج مبانی خود نباشیم؟

■ من باز هم تکرار می‌کنم که حرفهای اینها را باید درست فهمید. سعی من بر این است که معنای صحیحی برای آنها پیدا کنم نه معنای غلطی. تعجب هم می‌کنم از بعضی از افراد مانند حضرت‌عالی و دیگران که چه اصراری دارند بر اینکه حرفهای عرفا را يك جوری معنا کنند که از تویش کفر درآید و یا مثلاً حرفهای فلاسفه را به گونه‌ای تفسیر کنند که از آن ارتداد بیرون آورید.

سمات: اتفاق فقهای شیعه و سنی بر کفر حلاج بود و بر اساس برخی از روایات، توقیعی از ناحیه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر لعن حلاج صادر شد. می‌خواهم بگویم که این مشی فقهای ما بوده است.

■ شما به همه فقها این نسبت را ندهید.

سمات: عموم فقها چنین برخوردی داشته اند

■ عموم فقها هم درست نیست بگوییم. شهرت هم ندارد.

سمات: بسیاری از فقهای کنونی هم اگر وحدت وجود را از آنها استفتا کنید، همین را می‌گویند.

■ خیر حضرت آیت الله مکارم حکم کفر را برای قائلین به وحدت وجود در رساله شان آورده بودند. وقتی آقای حسن‌زاده شنیدند و برای ایشان توضیح دادند که وحدت وجود این است، آقای مکارم دستور دادند و آن مسأله را از رساله خود برداشتند. پس الان هم فقهای هستند که بعد از تبیین و توجیه مسأله، دیگر فتوای به کفر

توحید اهل بیت عمده‌تاً توحید تنزیهی است و نهی از تفکر در ذات هم به همین خاطر است.

■ ولی آیات و روایات زیادی داریم که در آنها تشبیه است. یعنی تنزیه مطلق هم نیست. مثلاً می‌گوید الله نور السماوات و الارض. **سمات:** امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه می‌فرمایند: هاد لاهل السماوات و هاد لاهل الارض.

■ چرا شما نور را هادی معنا می‌کنید، آیا دست به تأویل می‌زنید؟

سمات: بله قطعاً.

■ در سایر موارد هم دست به تأویل بزنید.

سمات: هر جا که ملاک تأویل بود یعنی دلیل عقلی یا نقلی برای دست کشیدن از ظاهر لفظ بود دست به تأویل می‌زنیم.

■ عرفا و فلاسفه هم برای تاویلاتشان ملاک دارند.

سمات: اگر اجازه بدهید به سؤال قبلی برگردیم یعنی رابطه عرفا با فلسفه. بعضی از عرفا صریحاً فلسفه را تخطئه می‌کنند و اصلاً صحبت از مراتب نیست. عطار نیشابوری جزء عرفاست، می‌گوید، فاء کفر از فاء فلسفه برای من بهتر است. مثلاً جامی از عرفاست و شدیداً فلسفه را تخطئه می‌کند و به عنوان ضلالت و یونان زدگی با آن برخورد می‌کند.

■ من کاری به عطار و امثال آن ندارم ولی آنهایی از عرفا که فلسفه را تخطئه کرده اند، از باب قیل و قال است؛ یعنی می‌گویند که ما به يك سطحی از حقیقت رسیدیم و دیگر طریقت و شریعت در آنجا مستهلک است. مخالفت آنها از این باب است. مثل امام که فرمود من از مدرسه بیزار شدم یا فلسفه سر به سر قیل است و قال، نه اینکه مطالبی که در فلسفه گفته شده باطل است. مراد این است که از مباحث برهان و علم حصولی و ... عبور کنیم و به کشف و شهود برسیم. آنها خودشان همین مسیر را طی کردند تا به اینجا رسیدند.

سمات: ما وقتی کلاس اول و دوران ابتدایی را طی می‌کنیم و می‌رویم کلاس دوازدهم. دیگر مانند در کلاس ابتدایی درست نیست اما مفهومش این نیست که بگوییم دوران ابتدایی باطل و غلط و یا حجاب و کفر است. به نظر می‌رسد مسئله فراتر از بحث مراتب است.

■ شیخ الرئیس در الهیات شفا يك مثالی زده است. می‌گوید در اول کار وقتی می‌خواهند به بچه‌های مدرسه، نقطه و خط و سطح و حجم را یاد بدهند، می‌گویند نقطه نه عرض دارد و نه طول و عمق. بعد خط را تعریف می‌کنند که خط، مجموعه بی‌نهایت نقطه است و در مورد سطح می‌گویند که سطح، مجموعه بی‌نهایت خط است و حجم را می‌گویند مجموعه بی‌نهایت سطح است. او می‌گوید تمام اینها غلط است یعنی خط، مجموعه بی‌نهایت نقطه نیست. چون نقطه که طول و عرض و عمق ندارد. چیز بدون طول که نمی‌تواند طول درست کند! پس چرا اینها را می‌گویند، برای آنکه از قوه تخیل



نمی‌دهند.

سمات: می‌گویند معیار عرفان شهود است. ما چه معیاری برای صواب و خطای مکاشفات و شهود داریم. انسان‌ها می‌توانند ادعای هر گونه مکاشفه‌ای را بکنند.

■ اگر مکاشفه و شهودی را که آنها ادعا می‌کنند بر خلاف نص باشد و یا بر خلاف عقل صریح باشد باطل است و آن مکاشفه یک مکاشفه شیطانی است.

سمات: پس در فلسفه هم همین طور است. اگر فیلسوفان به جایی برسند که بر خلاف نص یا عقل صریح باشد باطل است.

■ بله، اگر بر خلاف نص صریح یعنی نصی که نصوصیت آن تمام است چیزی وارد شده باشد، آن مطلب خلاف است.

سمات: چرا در بسیاری از مباحث از همان ابتدا به سراغ نصوص نرویم؟

■ ما از ابتدا به سراغ نصوص می‌رویم.

سمات: می‌گویند که فرق فیلسوف و متکلم این است که فیلسوف هیچ تعهدی به هیچ دلیلی غیر از عقل ندارد، بر خلاف متکلم که در کنار تمکین به براهین یقینی عقلی خود را متعهد به نص نیز می‌داند.

■ مگر ملاصدرا نگفت که تَبَتِ لِفَلَسَفَةٍ تَكُونُ قَوَانِينَهَا مُخَالَفَةً لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ

سمات: این بیشتر به یک شعار می‌ماند تا عمل ملاصدرا.

■ شما می‌فرمایید شعار است. من که نمی‌گویم شعار است. این يك حقیقت است. به نظر من خود ائمه دستور دادند که بروید فلسفه بخوانید. دستور خود قرآن است که بروید فلسفه بخوانید. این همه آیات افلا تعقلون به نظر من دستور به خواندن فلسفه است.

سمات: خداوند توصیه کرده است که برای فهم معارف حقه برویم فلسفه را از یونان بیاوریم؟

■ چه فلسفه‌ای درست است بحث بعدی است. می‌خواهم بگویم که خود دستور آیات و روایات ما این است که برویم فلسفه بخوانیم.

سمات: چرا بسیاری و بلکه اکثریت قاطع فقها و بزرگان ما مانند صدوق، مفید، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، صاحب جواهر، میرزای قمی، آیت الله بروجردی و... فلسفه را نفی می‌کنند؟

■ آنها با فلسفه ضد دینی مخالفت کردند نه با مطلق فلسفه.

سمات: ضدیت بسیاری از آنها با همین فلسفه ارسطو و ابن سینا و ملاصدرا است.

■ من اینها را قبول ندارم و می‌توانم اثبات کنم که تمام آیاتی که دستور به تعقل و تفکر و تدبر می‌کنند، همه اینها دستور به خواندن فلسفه است و روایات زیادی که در توحید صدوق است و مرحوم فیض در علم الیقین بسیاری از اینها را آوردند، همین معنا را می‌رساند. مرحوم فیض در صفحه ۵۰ علم‌الیقینی که من دارم همان وحدت وجود ابن عربی را به معنای ادقّ کلمه در عبارت خود

آورده است.

سمات: به رساله الانصاف ایشان که در سال‌های آخر عمرشان نوشته مراجعه کنید، می‌بینید که از فلسفه و عرفان توبه کرده است.

■ چون به علم حضوری رسیده، توبه ایشان، توبه از علم حصولی است. شما می‌فرمایید توبه، خود امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید اللهم اغفر لی الذنوب التي تهتك العصم؛ امام علی آیا گناه داشته که دارد استغفار می‌کند؟! توبه‌های عرفا هم از همان باب است.

سمات: فیض می‌گوید کذبونی، خدعونی. این توبه از مقوله توبه از مراتب پایین نیست.

■ تفسیر همه اینها همین است. چون آنها در قیل و قال بوده‌اند، از آن حرف‌ها توبه می‌کنند

سمات: چقدر با این سخن فلاسفه موافقید که فلسفه ویژه خواص و دین و شریعت ویژه عوام است؟

■ با این حرف موافق نیستم.

سمات: هم ابن سینا این حرف را می‌گوید و هم ملاصدرا.

■ اینکه شریعت ویژه عوام باشد صحیح نیست. لایه‌هایی از شریعت در دست عوام است و عوام از این لایه‌های از شریعت، بالاتر نمی‌آیند و الا شریعت ویژه آنها نیست. من در درس‌های خود می‌گویم که خود ائمه و پیغمبر اکرم صلوات الله علیهم بزرگ‌ترین فیلسوفان عصر خود بودند ولی در آن زمان اصطلاح فلسفه به کار نمی‌رفته است و الا عمق عرفان در دعای عرفه و ابوحزمه ثمالی و مناجات خمسۀ عشر امام سجاد هست.

سمات: ملاصدرا می‌گوید شریعت برای واقفان است و حکمت و فلسفه برای سایرین. یا تعبیری که ابن سینا دارد که شریعت طب مرضاست و حکمت و فلسفه طب افراد سالم است. آیا با این تعبیر موافقید؟

■ من اینها را ادبیات خوبی نمی‌دانم البته می‌فهمم که مراد حقیقی آنها چه بوده است.

سمات: از ویژگی‌های عرفان، پلورالیسم است. و فلسفه هم البته به همین جا منتهی می‌شود. آیا این پلورالیسم را می‌پذیرید؟

■ آیا شما پلورالیزم در فقه را می‌پذیرید؟ مگر فقها نظرات متکثر ندارند در حالی که حقیقت شرع يك چیز بیشتر نیست ولی فقها با یکدیگر اختلاف فتوا دارند.

سمات: فقها معتقدند که حکم الله یک چیز بیشتر نیست و فقه ما مخطئه است و مصوبه نیست. این غیر از پلورالیزمی است که عرفا مطرح می‌کنند. شبستری می‌گوید، بت پرستی هم توحید است. یکی از عرفا می‌گوید شیطان، رئیس موحدین است. ابن عربی می‌گوید: عقد الخالیق فی الاله عقائد - و انا اعتقدت جميع ما عقدوه. (مردم در باره خداوند عقاید گوناگون [و متضادی] دارند اما من به همه آنها باور دارم)

هیچ کس در این عالم، حرف بی‌ربط نزده است و همه حرفهای غلط و بی‌ربط عالم را می‌توان توجیه کرد. ■ خود بنده در نقد پلورالیزم آقای سروش اینها را جواب دادم و نوشتم که اگر قرار باشد این پلورالیزم به این وسعتی که شما مطرح می‌کنید درست باشد آن وقت در قرآن سراسر تناقض می‌بینیم. **سمات:** بحث بسیار طولانی شد. از جنابعالی به خاطر وقتی که اختصاص دادید و حوصله‌ای که به خرج دادید، سپاسگزارم. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

■ بالاخره من سؤالم این است که آیا شیطان، مخلوق خداوند هست یا نه؟

سمات: حتماً مخلوق خداست ولی بنا بر وحدت وجود، نعوذ بالله شیطان هم خداست.

■ بنا بر وحدت وجود نه، بنا بر قرآن چطور؟

سمات: بله مخلوق خداست.

■ هر مخلوقی آیت الله هست یا خیر؟

سمات: بله. مثلاً به این معنا که شیطان نبوده است و بود شده است و هر مصنوعی نیاز به صانع دارد، از این حیث، شیطان هم آیت خداوند است.

■ به همین معنا هم باید بپذیرید که شیطان، آیت خدا است. اتفاقاً علامه حسن‌زاده آملی و علامه جوادی آملی همین‌ها را در درس‌های خود می‌فرمودند که شما این را هم باید بپذیرید ولو آنکه از لفظ آن يك مقداری استیحاş دارید.

سمات: به این معنایی که ذکر کردم هیچ استیحاşی نیست. ولی نه به آن معنای وحدت وجودی که می‌گویند، شیطان هم خداست یا مرتبه‌ای از مراتب وجودی خداوند است و یا اینکه خداوند در صورت شیطان هم ظاهر شده است.

■ به نظر من اینها همان استیحاş‌هایی است که ما از الفاظ داریم و از معنا دور می‌شویم، باید تفسیر کنیم و ببینیم منظور چی هست؟ من با آن پلورالیزم به معنایی که شما اشاره کردید موافق نیستم ولی عرض می‌کنم که کثرت در آراء و انظار، در فقه هم هست و فقط در فلسفه و عرفان نیست. در فلسفه و عرفان هم بنده مخطئه هستم، یعنی ملا صدرا هم تلاش کرده عالم و حقایق هستی را بفهمد، حالا در هر جایی که اصابه بر واقع کرده دو اجر دارد و در جایی که اصابه به واقع نکرده است باز اجر واحد دارد، چرا ما آن را فقط در حوزه فقه بیاوریم.

سمات: اینکه شبستری می‌گوید دین در بت‌پرستی است، و یا ابن عربی می‌گوید من همه آنچه را که خلاق و فرقی در باره خداوند می‌گویند تصدیق می‌کنم، غیر از مخطئه است.

■ اگر حضرت ابراهیم علیه‌السلام به خداوند عرض کند که خودت را به من نشان بده. حالا شما حضرت ابراهیم را به صرف عبارتش نعوذ بالله محکوم به کفر می‌کنید. یعنی از خدا خواسته خودت را به من نشان بده، این چه جور نشان دادن است؟

سمات: بله و خداوند به حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: لن ترانی. و حال آن که بر اساس وحدت وجود باید خداوند به او می‌گفت: سؤال بی‌مورد است؛ به خودت نظر کن؛ تو خودت خدایی؛ من و تویی در کار نیست یا تو خود حجاب خودی از میان برخیز و ...

■ مقصود من این است که شما حرفهای انبیاء و اولیاء را توجیه می‌کنید و حمل بر صحت می‌کنید و می‌گویید مقصودش این بوده. حرفهای عرفا و فلاسفه را نیز حمل بر صحت کنید.

سمات: اگر با متد وسیعی که شما می‌فرمایید جلو برویم،

